

معنی بیت ها، آرایه های ادبی، دستور زبان شعر خوانی دور اندیشی (صفحه ۶۴ کتاب فارسی)

۱. کودکی از جمله آزادگان رفت برون با دو سه همزادگان

معنی: کودکی از خانواده انسان های اصیل و نجیب با دو سه نفر از هم سن و سال های خودش، برای بازی، بیرون رفت.

آرایه های ادبی: تناسب: دو، سه / قافیه: آزادگان، همزادگان

دستور زبان: یک جمله / کودکی: نهاد / از: حرف اضافه / جمله آزادگان: متمم / با: حرف اضافه / دو سه همزادگان: متمم / برون: قید / رفت: فعل

۲. پای چو در راه نهاد آن پسر پویه همی کرد و درآمد به سر

معنی: وقتی آن پسر شروع به حرکت و دویدن کرد، با سر به زمین خورد.

آرایه های ادبی: قافیه: پسر، سر / مراعات نظیر: پای و سر / کنایه: ۱. پای در راه نهادن: راه افتادن، حرکت کردن / ۲. به سر درآمدن: زمین خوردن / جناس ناقص افزایشی: پسر و سر

دستور زبان: سه جمله / ۱. آن پسر چون پای در راه نهاد / ۲. پویه می کرد / ۳. به سر درآمد

جمله ۱: آن پسر: نهاد / چو: حرف ربط (به معنای وقتی که است) / پای: مفعول / در: حرف اضافه / راه: متمم / نهاد: فعل

جمله ۲ و ۳: عبارت فعلی هستند و نهاد آنها (پسر یا او) پنهان است

۳. پایش از آن پویه در آمد ز دست مهر دل و مهره ی پشتش شکست

معنی: به هنگام دویدن، کنترل خود را از دست داد و به زمین خورد و هم دلشکسته و ناراحت شد و هم مهره کمرش شکست. (علاقه اش به بازی از بین رفت)

آرایه های ادبی: قافیه: دست، شکست / مراعات نظیر: پا، دست، دل / کنایه: ۱. پا از دست درآمدن: کنترل خود را از دست دادن، اختیار پا را از دست دادن / ۲. مهر دلش شکست: ناراحت شد

دستور زبان: دو جمله / مصراع اول جمله اول، مصراع دوم جمله دوم

جمله ۱: پای: نهاد / ش: مضاف الیه (ضمیر شخصی پیوسته و مرجع آن «آن پسر» در بیت قبلی است) / از: حرف اضافه / آن پویه: متمم / در آمد زدست: عبارت فعلی

جمله ۲: نهاد: مهر دل، مهره پشتش / و: حرف عطف / ش: مضاف الیه / شکست: فعل

نکته: واوی که بین دو کلمه می آید و آن دو را به هم پیوند می دهد ولی واو ربط، واوی است که بین دو جمله می آید و دو جمله را به هم وصل می کند.

۴. شد نفس آن دو سه هم سال او تنگ تر از حادثه حال او

معنی: آن دو سه کودک هم سن و سال او از این اتفاق که برای او افتاد، مضطرب و پریشان شدند.

آرایه های ادبی: قافیه: سال، حال / کنایه: تنگ شدن نفس: مضطرب و پریشان شدن / جناس ناقص اختلافی: سال و حال

دستور زبان: یک جمله / نفس آن دو سه هم سال او، از حادثه حال او، تنگ تر شد

نهاد: نفس آن دو سه هم سال او / از: حرف اضافه / حادثه حال او: متمم / تنگ تر: مسند / شد: فعل اسنادی

گروه های اسمی: آن دو سه هم سال او: آن: وابسته پیشین، صفت اشاره / دو سه: وابسته پیشین، صفت شمارشی / هم سال: هسته / او: وابسته پیشین، مضاف الیه

۵. آن که ورا دوست ترین بود گفت: «در بن چاهیش نباید نهفت

معنی: نزدیکترین دوستش گفت: باید او را ته چاهی پنهان کنیم. (به ته چاه بیندازیم)

آرایه های ادبی: قافیه: گفت، نهفت

دستور زبان: سه جمله / ۱. آن که دوست ترین او بود / ۲. گفت / ۳. در بن چاهی نباید نهفتش

ورا دوست ترین: رای فک اضافه: دوست ترین او را

نکته: ۱. (وُرا) با (وَرَاء) عربی که در فارسی آن را (وَرَا) مینویسیم اشتباه نشود. (وَرَا: پشت، آن سوی، بالاتر)

۲. اگر (وَرَا) مخفف (او را) بدانیم، آن را (وُرا) می خوانیم و اگر آن را مخفف (وی را) بدانیم، (وِرا) می خوانیم.

۳. (ش) مفعول فعل نهفت است و باید بعد از آن بیاید(نهفتش)، اما جا به جا شده و آخر کلمه چاهی آمده است که به آن « جهش ضمیر» می گویند.

جمله ۱: نهاد: آن که/ مسند: دوست ترین/ بود: فعل اسنادی

جمله ۲: نهاد: محذوف(آن که ورا دوست ترین بود)

جمله ۳: در: حرف اضافه/ بن چاهی: متمم/ بیاید نهفت: فعل/ ش: مفعول

۶. تا نشود راز چو روز آشکار تا نشویم از پدرش شرمسار»

معنی: تا علت حادثه برای کسی آشکار نشود و ما پیش پدرش شرمنده نشویم.

آرایه های ادبی: قافیه: آشکار، شرمسار/ جناس ناقص اختلافی: روز، راز/ تشبیه: راز چو روز آشکار نشود: مشبه:

راز_ مشبه به: روز_ ادات تشبیه: چو_ وجه شبه: آشکار بودن

دستور زبان: دو جمله/ مصراع اول جمله اول، مصراع دوم جمله دوم

جمله ۱: تا: حرف ربط/ راز: نهاد/ آشکار: مسند/ چو: حرف اضافه/ روز: متمم/ نشود: فعل اسنادی

جمله ۲: تا: حرف ربط/ نهاد: محذوف(ما)/ شرمسار: مسند/ از: حرف اضافه/ پدرش: متمم(پدرش: پدر او: ش:

مضاف الیه/ نشویم: فعل اسنادی

۷. عاقبت اندیش ترین کودکی دشمن او بود از ایشان یکی

معنی: یکی از بچه ها که دشمن او بود، کودکی آینده نگر و دور اندیش بود.

آرایه های ادبی: قافیه: کودکی، یکی/

دستور زبان: ۲ جمله: ۱. یکی از آنها که دشمن او بود. ۲. عاقبت اندیش ترین کودک بین آنها بود

عاقبت اندیش ترین کودکی: گروه اسمی، عاقبت اندیش ترین: وابسته پیشین، صفت عالی،/کودک: هسته/ ی:

وابسته پسین/ نشانه نکره

جمله ۱: نهاد: یکی از آنها/ دشمن او: مسند/ بود: فعل اسنادی

جمله ۲: نهاد: او یا یکی از آنها(محذوف)/ مسند: عاقبت اندیش ترین کودک/ بود: فعل اسنادی

۸. گفت: «همانا که در این همرهان صورت این نماند نهان

معنی: آن کودک پیش خودش گفت: یقیناً این موضوع و ماجرا، در میان دوستان همراه، مخفی نمی ماند.

آرایه های ادبی: قافیه: هم‌رهان، نهان /

دستور زبان: ۲ جمله: ۱: گفت / ۲: همانا که در این هم‌رهان صورت این حال نهان نماند.

جمله ۱: نهاد: او(محدوف)

جمله ۲: این: ضمیر اشاره است نه صفت اشاره/ همانا: قید تاکید/ که: حرف ربط/ در: حرف اضافه/

این هم‌رهان: متمم/ صورت این ماجرا: نهاد/ نماند: فعل/ نهان: مسند

۹. چون که مرا زین همه، دشمن نهند تهمت این واقعه بر من نهند»

معنی: چون از میان همه بچه ها، مرا دشمن او می دانند، پس نسبت به من بدگمان می شوند.

آرایه های ادبی: قافیه: دشمن، من /

دستور زبان: ۲ جمله، مصراع اول جمله اول، مصراع دوم جمله دوم /

جمله ۱: چون: حرف اضافه/ که: حرف ربط/ مرا: من را: من: مفعول/ را: حرف نشانه/ زین: از این: از: حرف اضافه/

این همه: متمم/ دشمن او: مسند/ نهند: فعل اسنادی

جمله ۲: نهاد: آنها(محدوف)/ این واقعه: مفعول/ بر: حرف اضافه/ من: متمم/ مسند: تهمت / فعل اسنادی/ نهند:

فعل (نهند)

نکته: به فعل هایی گفته می شود که بوسیله آن چیزی را به چیز دیگر نسبت می دهند.

(اسناد یعنی نسبت دادن صفتی یا حالتی به کسی یا چیزی). فعل های غیر اسنادی(خاص): فعل هایی که انجام

گرفتن کاری را نشان می دهند.

۱۰. زی پدرش رفت و خیردار کرد تا پدرش چاره آن کار کرد

معنی: به سوی پدر کودک آسیب دیده رفت و او را از ماجرا آگاه کرد تا پدرش چاره ای برای آن کار بیندیشد.

آرایه های ادبی: قافیه: خبردار، کار/ تکرار: پدرش

دستور زبان: ۳ جمله: ۱. به سوی پدرش رفت. ۲. او را خبردار کرد. ۳. مصراع دوم

جمله ۱: زی (به سوی) : حرف اضافه/ پدرش: متمم/ « - ش » در پدرش : مضاف الیه

جمله ۲: نهاد: او (پنهان)/ خبردار: مسند/ کرد: فعل اسنادی

جمله ۳: تا: حرف ربط/ نهاد: پدرش/ مسند: چاره آن کار/ کرد: فعل اسنادی

نکته: زی در اینجا به معنی (سوی، نزد) و حرف اضافه است اما گاهی زی، بن مضارع (مصدر: زیستن) است که به معنی زتدگی می باشد.

نکته: فعل های کردن، نمودن، پنداشتن، خواندن، نامیدن، تصور کردن و... می توانند در معنای اسنادی به کار بروند به صورتی که با گشت و گردید جایگزین میشوند و معنا میدهند.
باران کشاورزان را خوشحال کرد/ نمود. اسنادی است.

کشاورزان خوشحال گشتند. (معنا می دهد).

او را دیوانه خواندند./ پنداشتند/ صدا کردند/ لقب دادند.

او دیوانه است/ گشت (معنا میدهد)

۱۱. هر که در او جوهر دانایی است بر همه چیزیش توانایی است

معنی: هر کسی که در وجودش اصل و اساس آگاهی و هوشیاری باشد، توانایی انجام هر کاری را دارد.

آرایه های ادبی: قافیه: دانایی، توانایی/

دستور زبان: ۲ جمله: مصراع اول جمله اول، مصراع دوم جمله دوم/ است در هر دو مصراع به معنی وجود داشتن و غیر اسنادی است.

جمله ۱: هر: صفت مبهم/ که (کس که): نهاد/ در: حرف اضافه/ او: متمم/ جوهر: نهاد/ دانایی: مضاف الیه/ است: فعل غیر اسنادی

در جمله ۲: بر: حرف اضافه/ همه: صفت مبهم/ چیزی: متمم/ ش: متمم یا مضاف الیه/ توانایی: نهاد/ است: فعل غیر اسنادی

۱۲. دشمن دانا که غم جان بود بهتر از آن دوست که نادان بود

معنی: دشمن دانایی که باعث غم و اندوه انسان است، از دوست نادان بهتر است.

آرایه های ادبی: قافیه: جان، نادان / تضاد: ۱. دشمن و دوست_ ۲. دانا و نادان / جناس ناقص افزایشی: آن، جان / این بیت ضرب المثل شده است.

دستور زبان: ۳ جمله: ۱. دشمن دانا که غم جان بود. ۲. بهتر از آن دوست {است}. ۳. که نادان باشد.

در جمله ۱: نهاد: دشمن دانا/ که: حرف ربط / غم جان: مسند/ بود: فعل اسنادی

در جمله دوم: بهتر: صفت تفضیلی(برتر) مسند/ فعل اسنادی: محذوف است / از: حرف اضافه / آن دوست: متمم

جمله ۳: نهاد: آن دوست پنهان(محذوف)/ که: حرف ربط / نادان: مسند / بود: فعل اسنادی

قالب شعری: مثنوی: هر بیت جداگانه قافیه دارد